



## دوشنبه ۹ فروردین ماه ۱۳۸۹

### زننده باد حاکمیت مردم

### مرگ بر دیکتاتوری

و چند برگه که روی آن را پوشانیده بودند را امضا نمایم. با توجه به نحوه انتقال من به دفتر فنی و ضرب و شتم وارده، گردن من تا چندین روز درد می‌کرد و اثر ضربات مشت و لگد و سیلی، تمام صورتم ورم کرده بود. پس از آن همان شب به بازداشتگاه دو - الف اوین منتقل شدم و در یک سلول انفرادی به ابعاد ۱.۷ در ۲ متری قرار گرفتم. خروج از سلول تنها به قصد ۲ بار هواخوری و چند بار در زمان‌های مشخص شده، آن هم با چشم بند امکان‌پذیر بود و تنها در سلول اجازه داشتم چشم بند از چشم بردارم. به مدت ۳۲۰ روز تا تاریخ ۲۸/۵/۸۸ در سلول انفرادی بدون دسترسی به کتاب و روزنامه و هر گونه ارتباط با خارج از سلول به سر بردم. در سلول تنها یک مهر و یک جلد قرآن، یک بطری آب و ۳ عدد پتو به من داده شد. پس از آن به مدت ۱۲۴ روز تا تاریخ ۳۰/۹/۸۸ در بند عمومی دو - الف زندان اوین به سر بردم. در دوران انفرادی و عمومی هیچ‌گاه ملاقات هفتگی نداشتم و در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو - الف در تمامی ملاقات‌هایی که حداکثر به اندازه انگشت‌های یک دست بود، صحبت‌ها توسط یک مامور سپاه شنود می‌شد

رسانه‌های دولتی نیز در این زمینه برنامه‌هایی را پخش کردند. نامه‌ی زیر، توسط سعید ملک‌پور نوشته شده است. وی بیش از ۱۷ ماه است که در زندان اوین به سر می‌برد و به خانواده وی اعلام شده است جلسه بعدی دادگاه او ۲۹ و ۳۰ فروردین‌ماه برگزار خواهد شد.

نامه سعید ملک‌پور

اینجانب سعید ملک‌پور در تاریخ ۱۳/۷/۸۷ توسط مامورین لباس شخصی سپاه، بدون حکم بازداشت و یا نشان دادن کارت شناسایی در اطراف میدان ونک دستگیر شدم. دستگیری به صورت آدم ربایی بدون نشان دادن حکم بازداشت و کارت شناسایی صورت گرفت. پس از آن توسط چند مامور لباس شخصی در یک خودروی سواری بدون آرم، با چشم بند و دستبند، در قسمت عقب (صندلی عقب) قرار گرفتم. یک مامور با چنه بسیار بزرگ با آرنج وزن خود را روی گردن من انداخت و به زور سر مرا پایین نگه داشته بود و مرا به نقطه نامعلومی که به آن دفتر فنی می‌گفتند، منتقل کردند. در آنجا چندین مامور در حالی که چشم بند و دستبند داشتم مرا مورد ضرب و شتم و فحاشی شدید قرار دادند و به زور مجبورم کردند یک برگه قرار بازداشت

## شرح شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی در نامه یک زندانی

بسعید ملک‌پور، در مهرماه سال ۸۷ بازداشت شد و از آن تاریخ در زندان اوین به سر می‌برد.

این زندانی در رابطه با پرونده‌ی موسوم به «مضلین ۲» مربوط به جرایم اینترنتی بازداشت شد. در اواخر سال ۸۷ گزارشی توسط گروهی که خود را از اعضای سپاه پاسداران معرفی می‌کرد منتشر شد. متن این اطلاعیه در خصوص متهمانی بود که عضو چندین «شبکه‌ی فساد اینترنتی» معرفی شده بودند.

مشابه این برخورد در اواخر سال ۸۸ با بازداشت گسترده فعالان حقوق بشر در سراسر ایران تکرار شد. این‌بار گزارش‌هایی با عنوان «نبرد سایبری سپاه پاسداران با گروه‌های فعال در پروژه بی‌ثبات‌سازی» و بازداشت اعضای «شبکه جنگ سایبری آمریکا» منتشر شد و

## خودسازمان یابی یا تقویت شبکه های اجتماعی

امیر ک.

خودسازمان یابی چیست؟

شاید برای تعریف خودسازمان یابی بهتر باشد با متضاد آن شروع کنیم. اگر خودمان سازمان ندهیم دیگران سازمان می دهند. خودسازمان یابی در تقابل با سازمان یابی توسط غیرخود است.

مثالهایی بزنم. در بسیاری از عرصه های اجتماعی در زندگی روزمره ما توسط دیگرانی سازمان می یابیم. به شغل هایمان نگاه کنید. عموما بخش بزرگی از زندگی بیشتر مردم در مشاغل و محیط های کاری سازمان می یابد که توسط خود ما اداره نمی شود. ما در شغل‌هایمان در رده های معینی که از طرف عده ی معدودی تعریف شده است قرار می گیریم. اهداف سازمان های کاری خود را دنبال می کنیم که ما آنها را تعیین نکرده ایم. فعالیت هایی را انجام می دهیم که برای ما تعیین شده است. در ساعات مشخصی که برای ما مقرر می شود کارت ورود می زنیم و ساعات مقرر کارت خروج.

به شهرها و محل سکونتمان نگاه کنید. زندگی ما در آرایش معین فضایی سازمان می یابد که ما نقشی در طراحی و تولیدش نداشته ایم. اینکه در شهرک آپارتمانی متراکمی در حاشیه شهر زندگی کنی، صبح پیش از سپیده برخیزی و دو تا چهار ساعت از شبانه روز را در ترافیک سپری کنی و برای بقا، هشت تا دوازده ساعت در محیط کاری معینی فعالیت کنی، به زندگی سازمانی می دهد که «دیگرانی» آن را تحمیل کرده اند.

اگر خاطرتان باشد، روزهایی که «یوم الله» می نامند در مدارس توسط مدیریت مدارس سازمان داده می شد. مراسمی، سخنرانی ای، تزئین راهروها و کلاس ها، پخش شیرینی و هدایا به این برگزیده یا آن برگزیده، همه سازمان داده می شود. اما روز جهانی زن، روز کارگر، یا بسیاری از روزهای «مسأله دار»، آن دیگران علاقه ای به سازمان دادن ندارند. میلیاردها تومان برای سازمان دادن به شرکت ها و سازمان های نظامی و امنیتی صرف می شود، اما در بسیاری حوزه هایی که مورد نیاز جامعه است، هزینه ای صرف سازمان دهی نمی شود.

خودسازمان یابی را شاید اکنون بیشتر بتوان درک کرد. خودسازمان یابی پس مسأله ی همگان نیست. کسانی که اکنون در کار سازمان دادن به جامعه هستند علاقه ای به خودسازمان یابی جامعه ندارند. آنها از سازمان کنونی جامعه سود می برند. سازمانی که برای آنها سود و برای اکثریت فلاکت به همراه دارد. خودسازمان یابی، سازمان یافتن شهروندان عادی است به دست خودشان و برای هدف هایی که خود برمی گزینند.

اصولا سازمان معطوف به هدفی جمعی است. هدف جمعی در خودسازمان یابی از نیازهای جمعیت شکل دهنده ی آن برمی آید. و ضرورتا و بنابه تعریف با اهداف سازمان های مستقر و حاکم در تقابل است. چرا که نفع «آن دیگران» را دنبال نمی کند. نفع و علاقه ی «خود» را دنبال می کند. اگر نظام حاکم زندگی زنان را به گونه ای سازمان داده است که روزها در آشپزخانه، بچه داری، رفت و روب، و فراغت ظاهری را در پای سریال های سطحی تلویزیونی پر کند، تا مطیع و اسیر و کارگر رایگان باقی بماند، اما نیازها و رویاهای خود زنان اهدافی دیگر را برای زندگی پیش می نهد و اگر خود را سازمان دهند، این اهداف را به صورت جمعی تعقیب می کنند.

خودسازمان یابی به کسانی که کار می کنند، کسانی که بیکارند، در حاشیه نگاهداشتگان، مطرودان و لعن شدگان، و هر گروه تحت ستم و مورد بهره کشی این توان را می بخشد تا اهداف خود را خود معین کنند و برای تحقق آن به صورت جمعی بیکار کنند.

خودسازمان یابی کنشی مؤسس است. گروهی جمعیتی را برای هدفی معین تأسیس می کنند. اهدافی که خود تعیین می کنند و نحوه ی سازمان یابی را خود برمی سازند. خودسازمان یابی کنشی پیکارجویانه نیز است. می خواهد قلمروهایی که نظام طبقاتی از این گروه ها به تصرف درآورده، بازپس بگیرد. پس بی جهت نیست که بسیاری خودسازمان یابی را مسکوت می گذارند. بدیل

ادامه در ص ۲

# آزمایشات مرگبار سپاه بر روی زنان زندانی

بودن یافته ها زمانی افزایش می یابد که زنان بار دار دوزهای مشابهی در مراحل اولیه بارداری دریافت کنند و همچنین کسانی که به فاصله ۱۰-۳ هفته از در معرض بودن اشعه گاما باردار شوند(این را میزان جهش سلولی وانتقال می نامند).

در شماری از موارد (در حدود ۵ مورد که ما از آن مطلع هستیم) زنان در رده سنی ۴۰-۲۱ سالی هستند که بدنبال دستگیریشان مثله/ ناقص شده و یا سوخته اند. اگرچه تجاوز به زنان و مردان زندانی در ایران گزارش شده است ، اما شیوه درمان زنان زندانی در ایران به شیوه درمانهای خاص پزشکی است که برای ما نامشخص و مبهم می باشد.

اگر چه ما موفق به تماس و ارتباط گرفتن با تعدادی از زنان زندانی آزاد شده در فاصله زمانی اکتبر و دسامبر ۲۰۰۹ شده ایم، اما تا حال کسی گزارش نداده است که آمادگی بیان موضوع را دارد. اما آنچه که ما میدانیم این است که تعدادی از زنان زندانی ویا آزاد شدگان مبتلا به حالت تهوع مزمن، خونریزی و ریزش مو (حتی مژه هایشان ) هستند. اینها، تمام آن علائم و نشانه هایی هستند که بدنبال فاجعه چرنوبیل در سال ۱۹۸۶ دربلاروس گزارش شده بود. همچنین موارد متعددی از دستگیری و جانباختن در هنگام بازداشت در زندانهای ایران در ۸ ماه گذشته گزارش شده است.

در بعضی از موارد اجساد با اسید شسته شده بودند. تمام آن موارد زناتی بودند که دستگاه تناسلی آنها درمعرض حمام اسید درمانی قرارگر فته بودند. حداقل در ۴ مورد اجساد سوخته یا مثله شده بودند. مگر اینکه تست ساختار سلولی انجام داده شود وگرنه این غیر ممکن است که روشن ساخت که این زنان در معرض اشعه گاما قرار گرفته بودند و یا اینکه به آنها تزریق داروی در جهت کاهش تأثیر اشعه گاما پس از در معرض اشعه قرار گرفتن صورت گرفته بود یا که خیر. یک دلیل ممکن برای سوزاندن دستگاه تناسلی ممکن است تست « بکار گذاشتن لوله/ تیوب) باشد. در طی این پروسه، برای ایزوله کردن اشعه گاما و تمرکز بر آسیب، میله ای بکار گذاشته می شود و انفجارهای از اشعه گاما به مدت ۴۵ ثانیه گسیل می شود و بعد به مدت ۴۸ ساعت اولیه که بیشترین و بالاترین اثرات بر جا گذاشته اشعه گاما را تحت نظارت و رسیدگی قرار می دهند و به این ترتیب به تصمیم گیری برای درمان مناسب می پردازند.

منبع:

www.iranvvn.blogspot.com

اخبار فاش شده در سالهای ۲۰۰۷ و همچنین ۲۰۰۸ نشان می دهد که هیئتی از کارشناسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به همراه فردی به نام آقای باطنی با سفر به روسیه در این زمینه (بکار بردن اشعه گاما) تخصصهای خاص یافته اند. آقای باطنی کسی است که به نظر می رسد که آزمایشهای پزشکی لازم را دیده باشد و با سفر به روسیه و اقامت در آنجا به مدت ۱۳ ماه مطالعات لازم را در زمینه اثرات اشعه وپروتو درمانی(عمومن اشعه گاما) را بر روی بدن انسان را انجام داده باشد.

در طی این مدت هم رژیم ایران با بدست آوردن دو دستگاه مخصوص سعی در خارج کردن دوز متوسط تا سطوح بالای از شد. Gy (۱،۴ - ۴،۲).

تابستان سال ۲۰۰۹ گزارشگران گزارشاتی در مورد زندان اوین وپرسنل و کادر پزشکی اروپایی جستجوگر و محقق موجود در زندان اوین را دریافت کردند.

به موازات این گزارش ، گزارش دیگری در زمینه حضور سه تن از پزشکان خارجی مشغول به کار در آزمایشگاهی در یکی از بیمارستانهای تهران به مدت دو هفته بدست آمد، این گزارش خاطر نشان می کرد که در طی مدت آن دو هفته که پزشکان خارجی مشغول بکار بودند هیچ از کارکنان بیمارستان در آزمایشگاه حضور نداشتند.

همان زمان ، در تابستان سال ۲۰۰۹ تعداد زیادی گزارش غیر منتظره در مورد شرایط پزشکی از زندانیان سیاسی در ایران بدست می آمد که ازرنج بردن از ریزش سریع مو، خونریزی بینی و خون در مدفوع زندانیان سیاسی خبر می داد.

همچنین گزارشهایی بدست آمده است که زندانیان از حالت تهوع و استفراغ، هم در رنج بوده اند که همگی این علایم می توانند نشانه هایی از مسمومیت با اشعه گاما باشد. عمده گزارشات از زندانهای تهران، اراک و آمل بوده اند.

سال ۲۰۰۸ یک واحد از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران بودجه ای را به بررسی اثرات تابش اشعه با دوز بالا را بر روی کبد ، مغز ، پستان ، دستگاه تولید مثل و جریان خون اختصاص داده بود. دو دانشمند از بلاروس به این پروژه اختصاص داده شده بودند. بخشی از این مطالعه به بررسی جهش ژنی در زنان و جنین تولد نیافته قبل و بعد ازتلقیح بود.که در واقع این ادامه کار روسیه در سال ۱۹۷۵ می باشد.

یکی از ویژگی های مهم مطالعات درمانی موجود ردیابی اثرات تابش اشعه گاما دراندامهای تولید مثل زنان و همچنین پیگیری اثرات اشعه درمانی بر جنین در رحم مادر است.

کارشناسان پزشکی گزارشی می دهند که میزان قابل اتکاء

**خیابان- گزارشی زیر توسط وبلاگ «آزادی برای ایران» به زبان انگلیسی منتشر شده است. این رسانه اعلام کرده است که گزارشی توسط گروهی از پرسنل پزشکی ایرانی شاغل در کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی تهیه و ارسال گردیده است و اطلاعاتی در خصوص انجام آزمایش های مرگبار بر روی زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی را افشا می کند. انتشار ترجمه فارسی این گزارش به منظور اطلاع افکار عمومی و نیز ضرورت بررسی محتوای دهشتناک این گزارش صورت می پذیرد.**

در حال حاضرما شواهدی در دست داریم که نشان میدهند زنان در زندان های ایران برای انجام تحقیقات و آزمایشات علمی با استفاده از اشعه، گاما مورد سوء استفاده قرار می گیرند. اینان زنان بارداری هستند که در زندانهای جمهوری اسلامی ایران مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند،عوامل رژیم برای انجام آزمایشاتشان و اثرات اشعه گاما این زنان و جنین هایشان را در معرض اشعه با دوزهای متوسط و سطح بالا قرار می دهند. (۱،۴ - ۴،۲) Gy

برخی از این زنان در حال حاضر جانباخته اند و دست اندر کاران جنایت علیه انسان بدنهای زنان جان باخته را مورد تعدی و آزار بیشتر قرار داده و با نبود کردن اجساد سعی دارند که به مخفی کردن مدارک موجود در رابطه با آزمایشات انجام شده و اعمال ضد بشری شان پردازند.

و اما اصل موضوع:

بین سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ ، در روسیه ، آزمایش های مختلفی برای دست یابی به اثرات اشعه درمانی انجام شد. بخش بزرگی از این پروژه با سوء استفاده از زندانیان سیاسی انجام می شد. دست اندر کاران آزمایشات با در معرض اشعه قرار دادن زندانیان و مطالعه اثرات اشعه گاما بر این قربانیان بدنبال کشف و بدست آوردن انواع جدیدی از درمان بودند که در واقع راههای درمانی و آزمایش و خطای خود را بر روی زندانیان به انجام می رساندند.

اوایل ۱۹۸۹ بود که پروژه مورد بحث توسط یک روزنامه نگار روسی مقیم سوئد به اطلاع افکار عمومی رسید وبدنبال آن پروژه در سال ۱۹۹۲ لغو شد و تمام فایل ها مربوط به آن، توسط ک.گ.ب. حذف شدند.

در سال ۱۹۹۹ ، سیزده سال پس از فاجعه اتمی چرنوبیل روسها با بهره گیری از نیروهای جدید و تمدید نظامی، و همچنین امکانات و بودجه جدید بار دیگر برای احیا کردن پروژه ناتمام خود دست بکار شدند.

## عملیات مرصاد۲ و شکست ارتش سایبری ضد انقلاب زیر شکنجه

یکی از معدود عملیات های سراسری اطلاعات سپاه پاسدارن در ماه های اخیر علیه فعالین اجتماعی سیاسی و حقوق بشری در ایران صورت گرفته است. نقطه ی مشترک همه این برخوردها علیرغم تفاوت در وابستگی ها و گروه هایی که مورد بازداشت قرار گرفتند این بود که تقریبا همه این اشخاص با رسانه های خبری بیرون در ارتباط بودند. بنا به گزارشات رسیده این بازداشتیان که حدود ۵۰ نفر هستند در بند الف ۲ سپاه و بند ۲۰۹ اوین زیر شدید ترین شکنجه های جسمی و روحی هستند تا به یک عملیات مشترک اعتراف کنند. پروژه ای که بخش هایی از آن بصورت اعتراف های تصویری توسط رسانه ملی پخش شد، با توجه به تعداد بسیار زیاد بازداشتی ها و این که باید در یک برنامه هماهنگ اعتراف گیری شوند، علیرغم توانایی و تجربه طولانی بازجویان در گرفتن اعتراف های تلویزیونی و خلاف واقع تا کنون در این حجم اتفاق نیفتاده است و شاید آزمونی باشد برای شدت خضونت و شکنجه هایی که ماموران امنیتی در این دوره مرتکب میشوند، پروژه بزرگی که با عناوین دهان پرکن و زردی مانند عملیات مرصاد ، شکست ارتش سایبری ضد انقلاب توسط سپاه نام گرفته است

### سال نو با حکم اعدام برای یک زندانی سیاسی آغاز شد

خبرگزاری هرانا – دادگاه انقلاب در حکمی عبدالرضا قنبری، معلم دبیرستان یکی از مدارس پاکدشت و استاد دانشگاه به اعدام محکوم شد.به گزارش هرانا، قاضی صلواتی، قنبری را تحت عنوان محاربه از طریق ارتباط با گروه های معاند که از مصادیق این موضوع داشتن ایمیل های مشکوک و ارتباط با یکی از رسانه های تلویزیونی خارج از کشور، به اعدام محکوم کرد.

براساس این گزارش،این معلم که بیش از ۱۴ سال در مدارس و دانشگاه سابقه تحصیل دارد،روز ۲۴ دی سال گذشته توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده است. شایان ذکر است،در چند ماه گذشته شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب توسط قاضی صلواتی چندین نفر را به اعدام محکوم کرده که دو حکم به اجرا درآمده است.

## بحران گرانی گوشت

ایلنا؛ پایان سال ۸۸ و در حال و هوای بد اقتصاد ایران، بار دیگر بازار گوشت قرمز با افزایش نجومی قیمت که در طی چندین مرتبه از سال ۸۸ اتفاق افتاده بود، خیر ساز شد. بر همین اساس کارشناسان از افزایش قیمت گوشت در سال جاری نیز سخن می‌گویند و بر این باورند که گوشت در دیگ گرانی سرخ می‌شود.

واردات گسترده، عامل نابودی صنعت دامپروری کشور انتقادهای بی‌شماری به دولت دهم مبنی بر واردات گسترده گوشت قرمز است به گونه‌ای که منتقدان، واردات را عامل نابودی صنعت دامپروری در درازمدت توصیف کرده‌اند.

این کارشناسان بر این عقیده‌اند که باید واردات گوشت قرمز هدفدارتر و برای مواقعی خاص صورت بگیرد اما دولت دهم که ادامه‌دهنده راه دولت نهم است درطول سال مبادرت به واردات گسترده گوشت قرمز به کشور کرده است. عدم تدبیر برنامه‌ریزان اقتصادی و سیاسی کشور به خصوص در طی دولت نهم و تداوم آن در دولت دهم موجب گردیده تا صنعت دامپروری کشور نه تنها در برابر عوامل طبیعی آسیب پذیر شود بلکه سیاستگذاری ناکارآمد دولتمردان عرصه را بر تولید کنندگان و مصرف کنندگان تنگ کرده است.

واردات گسترده از کشورهای مختلف چه به صورت دام زنده و چه به صورت گوشت منجمد، قاچاق دام از کشور و همچنین صادرات بی رویه دام زنده از عواملی بوده که بر بازار بی سامان گوشت تاثیر نامطلوب گذاشته است.

پرسشی که ذهن همه منتقدان و کارشناسان و همچنین برخی از فعالان بازار را به خود مشغول کرده آن است که این همه‌حجم ورود گوشت قرمز و تولید کشور چرا نمی تواند بازار گوشت را ساماندهی کند؟

در طی یک ماه گذشته و به خصوص در طی چند روز گذشته افزایش عرضه گوشت تازه و گوساله با نرخ مصوب نه تنها تاثیری بر کاهش قیمت این فرآورده ها در بازار نداشته بلکه زمینه های زیان بیشتر تولید کنندگان را فراهم ساخته است.

در حال حاضر قیمت در بازار گوشت قرمز، به ازای هر کیلو بین ۱۲ هزار و ۵۰۰ تا ۱۷ هزار تومان در نوسان است. گوشت گوساله نیز با اندکی تفاوت بین ۱۰ تا ۱۴ هزار تومان در بازارتهران معامله می‌شود. هر چند که توزیع گوشت قرمز در میدان شهرداری به قیمت کیلویی ۱۰ هزار تومان توزیع می‌شود اما هیچ‌گاه تاکنون نتوانسته نیاز مصرف کنندگان تهرانی را برآورده کند.

#### ادامه از ص ۱

آنها اما چیست؟

عبارت مد روز **شبکه های اجتماعی و تقویت آنها** عبارت آشنایی است. نه؟ در کمتر مقاله و مطلب و فراخوان و پیامی است که در ارتباط با جنبش اعتراضی نوشته شده باشد و شبکه های اجتماعی به عنوان شکل فعالیت جنبش تبلیغ و ترویج نشده باشد. کاربرد این اصطلاح اما بی دلیل نیست. شبکه اجتماعی خنثی است. جز مطمراق چیزی را حمل نمی کند و سویه و مسیر معینی در جهت خلق جامعه ای جدید نمی گشاید.

ما هر یک در مجموعه ای از تعاملات اجتماعی قرار داریم. در شبکه ای از خویشاوندان. در شبکه ای از همکاران، در شبکه ای از هواداران فلان تیم فوتبال یا بهمان کارگردان سینما. این شبکه ها موجودند. در ابتدایی ترین و پیشرفته ترین جوامع بشری شما می توانید شبکه های مختلف اجتماعی را ترسیم کنید. مفهوم شبکه اجتماعی چیزی از ماهیت و سازوکار ستم، سرکوب و تبعیض به ما نمی

گوید. بدیلی نیز در برابر آن نیست. شبکه ها بر اساس کارکردهای جامعه و نظام موجود شکل گرفته و تغییر شکل می دهد. هدف آگاهانه و تعیین شده ای را ضرورتا دنبال نمی کند. شما هدف خاصی را تعیین نمی کنید زمانی که در یک شبکه ی خویشاوندی با فک و فامیل خود تعریف می شوید.

شبکه اجتماعی یک کنش مؤسس و برساننده نیست. تداومی در امر موجود است. در هر کارخانه ای بین شاغلین آن شبکه ای از روابط وجود دارد. اما در کمتر کارخانه ای هر گونه سازمان یابی شاغلین توسط خودشان و جهت اهداف خودشان (خواه اتحادیه، خواه شورا، یا سندیکا یا مجمع عمومی یا...) وجود دارد. پس شعار تقویت شبکه های اجتماعی در عمل هیچ دستاوردی برای شاغلین این مجموعه ها ندارد.

تقویت شبکه های اجتماعی کنشی پیکارجویانه نیز نیست. با کسی یا نظامی یا آرایشی سر ستیز ندارد و نمی تواند داشته باشد. در مفهوم شبکه های اجتماعی نه تقابل و تضاد

«ما» و «آنها»، وجود دارد و نه هدف مندی «سازمان». شبکه مفهومی سفید است. خنثی. لفاظی پر جلوه اما تهی از معنای مشخص مبارزاتی در شرایط معین. «شبکه های



بیان و آزادی های سیاسی و با سرکوب هر گونه اعتراض حق طلبانه، هم راههای رشد فردی و آگاه سازی و اطلاع رسانی را می بندد و هم امکان سازمان یابی برای مقابله با ستم طبقاتی را به کلی مسدود می سازد. به این اعتبار می توان گفت کارگران و زحمتکشان در یک ساختار سرمایه داری استبدادی، «ستم طبقاتی مضاعفی» را متحمل می شوند؛ به این معنا که در عین تحمل حداکثر فشار معیشتی و ناامنی اقتصادی و بی حقوقی مطلق انسانی و مدنی، هیچ چشم انداز فردی یا جمعی برای مقابله با ستم و یا تخفیف رنج و درد تحمیلی را هم پیش روی خود نمی بینند. وضعیت اسفبار کارگران ایران در دهه های اخیر مثال گویایی از این مدعاست:

کارگران(در گستره ی عام) و معلمان ایرانی در اوج فشارهای معیشتی و اقتصادی و موج های بی پایان اخراج و بیکاری، نه تنها به رغم همه ی ضرورت ها و مجاهدت ها، همچنان از حق تشکل یابی مستقل محروم مانده اند، بلکه هیچ گاه رسانه ای برای طرح معضلات و مطالبات خود نیز نداشته اند(ر رسانه های موجود طرح معضلات و مطالبات کارگری به دلیل پیوند موجود یا ناموجود با سوسیالیسم، همواره بر مدار «تابو» چرخیده است). و این در شرایطی است که حتی پی گیریهای جمعی کارگران برای درخواست دستمزدهای معوقه که با معیشت و بقای روزمره ی خانواده های آنان پیوند دارد، به راحتی و آشکارا نادیده گرفته می شود و یا مورد سرکوب شدید ماشین دولتی قرار می گیرد؛ به طبع هیچ امیدی هم به دادخواهی و تظلم جویی در یک نظام قضایی فاسد و سراپا وابسته نمی رود. تلخ تر آنکه حاکمیت همواره با شدت تمام با آن دسته از کارگرانی که در جهت تشکل یابی کوشیده اند و حتی با فعالین سیاسی – اجتماعی ای که در جهت دفاع شهروندی از حقوق کارگران و زحمتکشان می کوشند برخورد کرده است و هر فعالیتی را در نطفه خفه کرده است (شواهد به قدری فراوان و گویاست که نیازی به ذکر مثال نمی بینم).

نتیجه آنکه به رغم شرایط اقتصادی و معیشتی ویران شده و خرد کننده ای که مصداق روشن ستم طبقاتی در یک «سرمایه داری پیرامونی» است، و به رغم ستم مزدادی که استبداد سیاسی بر کل جامعه و به ویژه بر کارگران تحمیل کرده است (ستم مضاعف طبقاتی)، «از خود بیگانگی طبقاتی» همچنان در میان کارگران ایران پدیده ای گسترده و رایج است. بنابراین اینکه کارگران در صفوف اولیه ی «جنبش سبز» رویت نمی شوند و یا در درون جنبش حضوری پراکنده و نامنسجم و فاقد هویت دارند، به جای آنکه بر نامرتبب بودن جنبش حاضر با منافع کارگران تعبیر شود، بایستی بر سیطره ی مخوف همان استبدادی تعبیر شود که با تحمیل «ستم مضاعف طبقاتی» بر کارگران، آنان را از شناسایی منافع مستقیم و ضرورت های جمعی خود باز داشته است: محروم سازی کارگران از باز شناسی اینکه درخواست «آزادی» های سیاسی – اجتماعی اگر بیش از سایر اقشار جامعه ضرورتی حیاتی برای زحمتکشان و فرودستان نباشد، کمتر از آنها هم نیست!

با این اوصاف و با سنگینی حضور زمینه ها و شرایط یاد شده، از کارگران نمی توان چندان در شگفت بود که چرا در مواجهه با جنبش کنونی از بازشناسی مصالح و

اجتماعی» تنها به این دلیل ورد زبان بسیاری نشده است که هیچ حرفی برای گفتن و هیچ برنامه و طرحی ندارند، بلکه بسیاری نیز دقیقا برای سرپوش گذاردن بر تضادها و ستیزه های اجتماعی، تقابل منافع و عقاید، تقسیم جامعه به گروه هایی که بهره مندند و گروه هایی که محرومند از این اصطلاح استفاده می کنند.

پیروزی مردم در گرو خودسازمان یابی آنهاست. این حکم به معنای نفی نقش احزاب سیاسی و مسأله ی رهبری نیست. بحثی که در نوشتاری دیگر به آن خواهیم پرداخت. اما به طور خلاصه باید گفت که احزاب سیاسی «خود» خود نیز حاصل خودسازماندهی است. خودسازمان یابی های مردمی اشکال و پیچیدگی های متفاوتی دارد. خودسازمان یابی می تواند از تلاش جمعی گروهی شغال در یک کارخانه یا شرکت معین برای احقاق حقوق اعضای خود در جدال با کارفرما باشد، تا تلاش جمعی گروهی برای گستراندن آگاهی جنسیتی در میان زنان به شکل یک نشریه، تا سازمان پیچیده تر و گسترده تری که برای سازمان دادن به کلیت جامعه برنامه ای معین عرضه می کند و به شکل یک حزب سیاسی فعالیت می کند. به این مسأله در آینده بازخواهیم گشت.



منافع حیاتی خود دور مانده اند؛ ولی می توان از رفقایى در شگفت ماند که سالهاست با هدف خدمت به مصالح و منافع کارگران و زحمتکشان، دشواری های مبارزه در شرایطی دشمن خو را بر خود هموار کرده اند.

جان کلام آنکه اگر «آزادی» مساله و دغدغه ی اساسی یک جامعه ی استبداد زده باشد، کارگران و فرودستان نه تنها طبقه ای استثنایی در این قاعده نیستند، بلکه علاوه بر همه ی دلایل عام و انسانی، دلایل و ضرورت های ویژه ای هم برای این دغدغه مندی و پی جویی آزادی دارند. با توجه با همه ی آنچه گفته شد، به باور من نیروهای چپ در این مقطع می بایست از یک سو با میانجی بحث های نظری مرتبط و دامن زدن به دیالوگ های عمومی پیرامون جنبش، بر غنای سیاسی جنبش بیافزایند تا از این رهگذر به تقویت و رشد و تکثیر صداهای مستقل در درون جنبش یاری رسانند؛ چنین رویکردی به طبع بر ضریب سلامت جنبش و شناس موفقیت آن در پی جویی اهداف بنیادینش خواهد افزود. در حقیقت با توجه به تجربیات تلخ «انقلاب معلق ۵۷»، کمک به پلورالیستی ماندن جنبش و حفظ آن در مسیر وفاداری و پاسخگویی به الزامات سیاسی آزادخواهی، وظیفه ای خطیر و اساسی پیش روی همه ی نیروهای مترقی است؛ به ویژه آنکه علاوه بر سرکوب ها و تمهیدات حکومتی که نابودی و اضمحلال جنبش را دنبال می کنند، در درون جنبش هم گرایش برای یکدست سازی و تک صدایی کردن جنبش کاملا محسوس است؛ موفقیت چنین گرایشی (در تک صدا کردن جنبش) ، جنبش را با خطر استحاله به «ناجنبش» روبرو می سازد (۲).

از سوی دیگر نیروهای چپ می بایست برای حضور مستقل و موثرتر کارگران در جنبش و طرح مطالبات زحمتکشان در درون جنبش زمینه سازی کنند؛ زمینه سازی نظری برای این حضور موثر و مستقل کارگران میسر نخواهد بود، مگر آنکه نیروهای چپ به رویارویی با اقتدار گفتمان مسلط (بر جنبش) برخیزند و در طی این همآوردی، به تدریج پایه های گفتمان نوین چپ را در درون جنبش استوار سازند (اگر بر این باوریم که شرایط عینی ستم طبقاتی در ایران امروز وجود دارد). پرهیز از این نقد و رویارویی گفتمانی، با هر مصلحت اندیشی یا تحلیلی که انجام شود، سرانجام گفتمان مسلط را میدان دار بی رقیب عرصه ی عمومی جنبش خواهد ساخت (۳) و این خطر مهلکی است که سرنوشت جنبش، به صلاحدیدهای اسلام گرایانه و عافیت اندیشی های نفع طلبانه سپرده شود؛ چرا که نه تنها تجربیات سیاه و تلخ تاریخی، بلکه تناقضات موجود در ریافت ها و مشی سیاسی کنونی اصلاح طلبان نیز به خوبی گواه آن است که آنها تا چه از درک ضرورت ها و پاسخگویی به دغدغه های بنیادین جنبش ناتوان اند.

تردیدی نیست که در شرایط کنونی پاسخگویی به ضرورت های مصاف گفتمانی یاد شده از سوی نیروهای چپ، با توجه به سطح کنونی پراکندگی نیروها و غلبه ی واگرایی های مزمن سیاسی، از شناس چندانی برخوردار نیست. در واقع چپ ایرانی متاسفانه هنوز از زیر سنگینی کوله بار تجربیات تاریخی خود خلاص نشده است و به همین خاطر در موقعیت های خطیری چون شرایط حاضر،

#### ادامه در ص ۴

## شورای نمایندگان کارگران پتروگراد

برگرفته از کتاب ۱۹۰۵

حوادث ۱۹۰۵ سرآغاز انقلاب شور انگیز اکتبر بود. انقلاب ۱۹۰۵ یکشنبه ۹ ژانویه پس از ان که بیش از ۱۰۰۰ زن و مرد و کودک را قوای نظامی تزار بیرون کاخ زمستانی قتل عام کرد، آغاز گشت. ۱۰ اکتبر همان سال شورای کارگران در پتروگراد شکل گرفت. در ابتدا تنها چند ده نفر از نمایندگان چند واحد کاری در این جلسات شرکت کردند اما دیری نپایید که شورا رهبری اصلی انقلاب را بر عهده گرفت. لئون تروتسکی که در ان زمان تنها ۲۵ سال داشت برجسته ترین رهبر شورا بود. او سختگوی شورا بود و بیشتر قطعنامه های ان را او نگاشت. کتاب ۱۹۰۵ وی مهترین اثر درباره این انقلاب و جدل های ان روز هاست.۱۹۰۵ بخشی از انقلاب اکتبر بود. انقلاب ۱۹۰۵ از دل جنگ روسیه و ژاین بیرون امد و به مانند انقلاب اکتبر نتیجه مستقیم کشتار و تجاوز گسترده امپریالیسم بود. درس های این انقلاب همچنان برای نبرد و جنبش های انقلابی امروز ارزشمند است.انقلاب ۱۹۰۵ نشان داد که نیاز به یک حزب انقلابی برای رهبری و پیشبرد انقلاب ضروری است. رهبری تروتسکی در شورا و رهبری بلشویک ها بدست لنین در ۱۹۰۵بسا گرانبها بود. تروتسکی خود در مقدمه کتابش اذعان می کند «مزیت بزرگ ما در این فاز انقلابی این بود که ما مارکسیست ها قیلا به متد علمی تکامل مادی تاریخ مجهز شده بودیم.» عمر شورای نمایندگان پتروگراد ۵۰ روزه به درازا کشید. جلسه موسسان شورا در ۱۳ اکتبر برگزار شد و سوم دسامبر با حمله قوای حکومت، شورا منحل شد. نخستین جلسه



### ادامه از ص ۱ (شرح شکنجه ...)

و ملاقات‌ها با حضور مامور همراه بود. تلفن هفتگی نیز در دوران انفرادی به من داده نشد و تمامی تلفن‌ها توسط کارکنان یا بازجوها شنود مستقیم می‌شد و هر گاه راجع به مسائل پرونده با خانواده‌ام صحبتی می‌کردم تلفن را قطع می‌کردند. در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو – الف بنا به دلایلی که ذیل عنوان می‌کنم هیچگاه امنیت جانی نداشتم و دائمآ احساس خطر جانی کرده و مورد تهدید بودم.

در تاریخ ۳۰۹/۸۸ بر دیگر به سلول انفرادی این بار به بازداشتگاه ۲۴۰ اوین منتقل شدم و تا تاریخ ۱۹/۱۱/۸۸ یعنی ۴۸ روز دیگر در انفرادی بدون حق تماس و به تنهایی به سر بردم. از آن تاریخ تا کنون در بند عمومی زندان اوین، ابتدا در بند قرنطینه اندرزگاه ۷ و سپس در اندرزگاه ۳۵۰ به سر بردام. تا کنون بیش از ۱۲ماه از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت من در سلول‌های انفرادی سپری شده و تا کنون هیچگاه اجازه ملاقات با وکیل به من داده نشده است. در طول بازداشت موقت، مخصوصا ماه‌های ابتدایی توسط گروه پدافند سایبری سپاه تحت انواع شکنجه‌های روحی روانی و جسمی قرار گرفته‌ام که برخی از این شکنجه‌ها در حضور بازپرس پرونده، آقای موسوی صورت گرفته است. بخش زیادی از اقراربر من، در اثر فشار، شکنجه روحی، روانی و جسمی ، تهدید خود و خانواده ام و وعده آزادی سریع در صورت اقرار به مطالب خلاف واقع، مطابق خواسته و دیکته بازجوها انجام گرفته است.

توضیح این که اقرارها در حضور بازپرس نیز با حضور بازجوها و تهدید به وخیم‌تر شدن شدت شکنجه‌ها، جهت جلوگیری از اعلام اقرار تحت فشار به بازپرس صورت می‌گرفت. گاهی هم تهدید می‌کردند که همسرم را دستگیر می‌کنند و در حضور من شکنجه می‌کنند. در چند ماه اول دستگیری بارها در ساعات مختلف شب و روز تحت بازجویی قرار می‌گرفتم که غالباً با کتک و ضرب و شتم شدید همراه می‌شد. شکنجه‌ها گاهی در دفتر فنی که خارج از زندان است و گاهی در اتاق بازجویی بازداشتگاه دو – الف انجام می‌شد.

اکثر اوقات شکنجه‌ها به صورت گروهی انجام می‌گرفت و در حالی که چشم بند و دست بند داشتم چند نفر با کابل، چماق، مشت و لگد و گاهی شلاق ضرباتی به سر و گردن و سایر اعضای بدنم می‌زدند. این کارها به منظور وادار ساختن من به نوشتن آن‌چه توسط بازجویان دیکته می‌شد

شورا با حضور تعداد اندکی برگزار شد؛ در نیمه دوم نوامبر تعداد نمایندگان به ۵۶۲ نفر می رسید که ۶ زن نیز در میان آنان بودند. این افراد نمایندگان ۱۴۷ کارخانه، ۳۴ کارگاه و ۱۶ اتحادیه کارگری بودند. اکثریت اعضای شورا یعنی حدود ۳۵۱ نفر نمایندگان کارگران فلزکار بودند که نقش کلیدی در شورا داشتند. ۵۷ نماینده صنایع نساجی ۳۲ نفر صنعت چاپ ۱۲ نفر کارگران مغازه ها و ۷ نفر کارگران دفتری و صنایع دارویی بودند.

ماهیت واقعی این نهاد چه بود که طی مدت کوتاهی از شکل گیری چنان نقش بزرگی در انقلاب به خود اختصاص داد و بیشترین قدرت را در اختیار گرفت ؟ شورا توده های کارگران را سازمان داد، اعتصابات سیاسی و تظاهرات ها را هدایت کرد، کارگران را مسلح کرد و از مردم در برابر مصائب پیش آمده حفاظت می کرد. کارهای مشابهی را سایر نهادهای انقلابی پیش از ان که شورا تشکیل شود انجام داده بودند اما هیچ یک قدرت و محبوبیت شورا را پیدا نکردند. رز از این نفوذ در این حقیقت نهفته بود که شورا چون یک ارگان طبیعی پرولتاریا در نبرد برای کسب قدرت چنان که سیر وقایع به او می نمود رشد یافت. شورا نهادی از دل خود پرولتاریا بود که نخستین هدف خود را تأثیر بر توده ها می دانست. شورا از همان آغاز سازمانی کارگری بود و هدف ان نبرد برای کسب قدرت انقلابی بود. شورا اجازه نداد ماهیت طبقاتی ان در دموکراسی انقلابی از هم پاشیده شود و صدای اراده طبقاتی کارگران باقی ماند.

شبهه اصلی نبرد برای شورا اعتصاب سیاسی عمومی بود. قدرت انقلابی که در چنین اعتصابات است در این حقیقت نهفته است که قدرت دولت را مختل می کند و مهمتر از ان انارشی که اعتصاب به بار می آورد پیروزی را نزدیک می کند. طبقه، با دست کشیدن از کار در یک اقدام همزمان فرایند تولید را فلج می کند و به همراه ان بخش های دستگاه قدرت مرکزی در نقاط مختلف کشور را از یکدیگر جدا و سرگردانی بزرگی برای ان به بار می آوردریال طبقه باید چنان سازمان یافته باشد که خود نخستین قربانی این انارشی نباشد. هرچه یک اعتصاب بیشتر سازمان های دولتی را بی مصرف می کند سازمان اعتصاب خود بایستی کارهای دولتی را بر عهده گیرد.

با فشار اعتصاب، شورای نمایندگان کارگران آزادی مطبوعات، را کسب کرد. گشت های خیابانی را برای حفاظت از شهروندان سازماندهی کرد. اداره پست و تلگراف و راه آهن را در دستان خود گرفت. قدرتمندانه در مشاجرات اقتصادی کارگران و سرمایه داران دخالت ورزید و برای حق ۸ ساعت کار در روز فشاری انقلابی را به کار



گرفت و نظم دموکراتیک خود را به زندگی توده ها برد. شورا با سازماندهی کارگران در سرتاسر خاک روسیه نشان داد که می تواند ارگان قدرت در تمام کشور شود. قدرت انقلابی تنها بر قوای انقلابی فعال استوار است. حقیقت این است که هیچ طبقه اجتماعی در روسیه به جز پرولتاریا قادر و آماده کسب قدرت نبود.

بدنه نمایندگان کارگران نقش نخستین ارگان قدرت انقلابی را به عهده گرفت. شورا نخستین قدرت دموکراتیک در طول تاریخ روسیه مدرن بود. شورا دموکراسی واقعی را بنیان نهاد بدون وجود مناصب بالا و پایین ، بدون بوروکراسی کاری، و حق باز پس گیری رای در هر زمان ممکن. نمایندگان با رای مستقیم کارگران انتخاب می شدند. شورا نمود تمام منافع پرولتاریا بود. در میان توده های پرولتاریا مخالفی با شورای پتربورگ نبود آنچه در میان کارگران به چشم می آمد تنها حامیان ان بود. حمایت پراشتیاق شورا از اعتصاب پست و تلگراف توجه دلگرم کننده لایه های پایین خدمات شهری را جلب کرد. تمام ان ها که سرکوب و خلع مالکیت شده بودند اما صداقت داشتند به شورا جلب شدند.

این دوره پنجاه روزه زمان قدرت عظیم انقلاب بود. شورا نهاد نبرد برای کسب قدرت بود. ویژگی طبقاتی شورا را اختلاف عمیق طبقاتی و انتاگونیسم سیاسی قابل توجه بین پرولتاریا و بورژوازی حتی نبرد تاریخی بر ضد استبداد تعیین می کرد . پس از اعتصاب اکتبر بورژوازی آگاهانه کوشید ترمز انقلاب را بکشد؛ خرده بورژوازی ضعیف تر از ان بود که نقش مستقلی ایفا کند، هژمونی پرولتاریا هژمونی بر جمعیت شهری مشهود بود و دهقانان به آنان پیوسته بودند. سازماندهی طبقاتی آن سلاح وی در کسب

حق تماس تلفنی و امکان ملاقات عزیزانم، تهدیدات مکرر به دستگیری و شکنجه همسر و خانواده‌ام در صورت عدم همکاری، تهدید به قتل و دادن اخبار دروغ از جمله دستگیر کردن همسرم و این قبیل تهدیدها باعث آشفنگی روحی و بحرانی شدن سلامت روان من شده بود. در انفرادی به هیچ کتاب یا رسانه‌ای دسترسی نداشتم و برای روزها با هیچ کس هم صحبت نبودم.

سخت گیری‌ها و فشارهای روحی و روانی به من و خانواده‌ام تا حدی پیش رفت که پس از رحلت پدرم در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷ و با وجود مطلع شدن مسئولین بازداشتگاه و دادسرای جرایم رایانه‌ای از فوت ایشان، مرا که هیچ تماس تلفنی با خانواده‌ام نداشتم، از این واقعه بی‌خبر نگه داشتند تا این که تقریباً ۴۰ روز پس از فوت پدرم، وقتی پس از چند ماه اجازه یک تماس ۵ دقیقه‌ای تلفنی با حضور و شنود مستقیم بازجوها به من داده شد، از فوت پدرم مطلع شدم.

وقتی یکی از بازجوها به نام مسعود گریه و زاری مرا شاهد شد وقیحانه قهقهه سر داده و شروع به تمسخر من کرد و با وجود خواهش فراوان من اجازه شرکت در مراسم چهلیم پدرم نیز به من داده نشد. علاوه بر شکنجه‌های روحی و روانی، گروه بازجویی اطلاعات سپاه به طور غیرقانونی و غیرشرعی مبلغی از حساب کارت اعتباری من خرج کرده است که ادله قابل استنادی برای آن موجود است. همینطور حساب اینترنتی pay pal من نیز دست ایشان است که معلوم نیست چه بر سر آن آمده است. یکی دیگر از موارد شکنجه روحی، وادار کردن من به اجرای سناریوهای دیکته‌شده توسط بازجویان سپاه در مقابل دوربین و فیلم‌برداری اجباری از من بود. با این که تیم بازجویی به من قول داده بودند که فیلم‌ها هیچگاه از تلویزیون پخش نخواهد شد و این فیلم‌ها تنها جهت نمایش برای مسئولان نظام و با قصد گرفتن بودجه برای پروژه گرداب است، چند ماه بعد متوجه شدم که فیلم ها بدون پوشش صورت بارها در ایامی که خانواده ام داغدار پدر تازه درگذشته ام بوده اند، در تلویزیون سراسری به نمایش در آمده است. تیم بازجویی با وجود اطلاع از درگذشت پدرم و با وجود اطلاع از ناراحتی و تالم خانواده‌ام، دقیقاً در ایام برگزاری مراسم سوم تا هفتم درگذشت پدرم بارها این فیلم‌ها را پخش کرده که منجر به شدیدترین ضربات روحی به خانواده داغدارم خصوصاً مادرم شد. به گونه‌ای که مادرم با دیدن تصاویر من در تلویزیون و آن اعترافات دروغین، دچار حمله قلبی گردید. برخی از مواردی که مرا مجبور به بیان آن در مقابل دوربین کرده بودند، مضحک و به دور از واقعیت بود که



قدرت بود. اعتصاب سیاسی گسترده سلاح اصلی شورا بود. زیرا پیوندهای انقلابی مستقیم میان تمام گروه های پرولتاریا برقرار می کرد و از کارگران تمام کارخانه ها با قدرت و اطمینان تمام طبقه کارگر دفاع می کرد، و این قدرت را داشت که حیات اقتصادی دولت را فلج کند. گرچه مالکیت ابزار تولید همچنان در دستان سرمایه داران و دولت بود و گرچه قدرت دولتی همچنان در دست بوروکراسی ، اداره واقعی ابزار ملی تولید وارتباطات در دست شورا بود. توانایی شورا در عمل به اثبات رسیده بود، اقتصاد را فلج کرد و انارشی را به دستگاه دولت کشاند و شورا را به آنچه امروز می دانیم بدل کرد.

اعتصاب عمومی تزار را واداشت تا بیانیه اکتبر را صادر کند که اجازه انتخابات دومای دولتی را داد شکلی از پارلمان که تحت کنترل تزار بود. رژیمی که خود را مامور خدا می دانست که بر هر پدیده ای فرمان می راند هنگامی که کارگران اعتصابی صنعت چاپ حاضر به چاپ بیانیه نشدند تحقیر شد. قطعنامه شورا درباره آزادی مطبوعات بر این بود که هیچ روزنامه ای چاپ نمی شود مگر ان سانسور دولتی را نادیده بگیرد. بلاخره تزار به خواست ها تن داد و بیانیه منتشر شد و پس از ان تظاهرات عظیمی در حمایت از ان به راه افتاد. خارج از پتروگراد کارگران مشغول بازگشت به کار بودند. اعتصابات در پتروگراد یا رسماً پایان داده شد و یا کم کم از هم پاشید. علیرغم وعده های تزار، تروتسکی و برخی دیگر از رهبران نسبت به هرگونه توهمی در وعده های تزار هشدار داده بودند که دستگاه دولتی همچنان همان است!

از نظر فنی اصلا امکان‌پذیر نمی‌باشد. برای مثال از من خواستند که در مقابل دوربین از خریداری یک نرم‌افزار از انگلستان و قرار دادن آن روی وب‌سایت خودم صحبت کنم. باید اضافه می‌کردم، در صورت بازدید اشخاص از این سایت، این نرم افزار بدون آگاهی وی، بر روی کامپیوتر او نصب شده و پس از آن کنترل وب کم کامپیوترش، حتی زمانی که کامپیوتر خاموش است به دست من می افتد! و به این ترتیب من از طریق اینترنت از اتاق خواب افراد فیلم تهیه می‌کردم! با این که من به بازجوها گفته بودم، چنین مسئله‌ای از نظر فنی امکان‌پذیر نیست، آنها پاسخ دادند کاری به این کارها نداشته باش!

شایان ذکر است که بازجوها در حضور بازپرس پرونده به من قول دادند که در صورت اجرای سناریوهای کذایی مطابق خواست آنان در مقابل دوربین، علاوه بر تبدیل قرار بازداشت به قرار کفالت یا وثیقه و آزادی من تا زمان دادرسی، حداکثر تخفیف در کیفرخواست برایم در نظر گرفته خواهد شد و حداکثر دو سال حبس در کیفرخواست برای من در نظر گرفته می شود و همچنین با چند برابر حساب شدن ایام حبس در سلول انفرادی، می‌توانم از آزادی مشروط استفاده کرده و به زندان بازنگردم.

این وعده ها بارها و بارها با ذکر قسم و قول های متعدد به من داده شد ولی بعد از پایان فیلم برداری هیچ کدام به اجرا نرسید. با توجه به موارد فوق، اینجانب در مدت بازداشت موقوف، مطابق با بندهای ۱۷،۱۶،۱۵،۱۴،۹،۱۳،۸،۷،۶،۵،۴،۳،۲،۱ موقوف، و ماده ۱ قانون منع شکنجه مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ و بند ۷ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب سال ۱۳۸۳ مجلس شورای اسلامی، در معرض انواع شکنجه‌های روحی و روانی قرار داشته‌ام و مطابق با ماده ۴ قانون منع شکنجه، اقراربر من از درجه اعتبار ساقط است و عموم اعترافات من در اثر شکنجه و در جهت کاهش فشار وارده و حمایت از خانواده‌ام انجام گرفته است. هم اکنون ، یعنی در تاریخ ۱۲/۲۲/۸۸ بعد از گذشت بیش از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت کماکان بالاتکلیف بوده و تا کنون ملاقاتی با وکیل قانونی خود نداشته‌ام و اجازه ملاقات با ایشان به من داده نشده است. با توجه به نوع پرونده و حجم پرونده و نوع اتهامات وارده جهت نوشتن لایحه دفاعیه نیاز به استخدام کارشناس رایانه مورد وثوق قوه قضاییه و همچنین دسترسی کافی به کارشناس و وکیل قانونی خود در محیطی مجهز به امکانات فنی مناسب، مانند دسترسی به اینترنت دارم. لذا تقاضامندم یا با تبدیل قرار من به کفالت یا وثیقه موافقت گردد و یا این امکانات در زندان برایم فراهم گردد.

سعید ملک پور

از **چشمان مارکسیسم**

**بخش اول**

## یک سئوال خطرناک

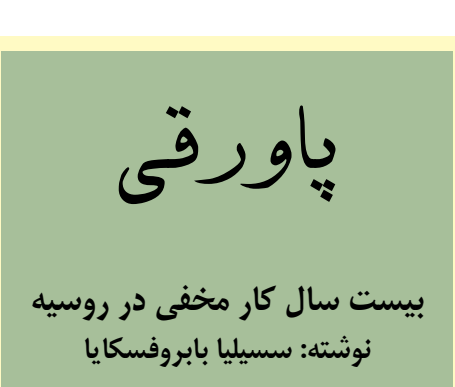
**امین قضایی**

این مجموعه مقالات ، آموزش معمول و رسمی مارکسیسم نیست و شباهت اندکی به مجموعه ی آموزه ها و دیدگاه های دارد که در کتب و جزوات ، مارکسیسم را با همه ی اصطلاحات تخصصی اش معرفی می کنند. به نظر من ، غالب این معرفی ها ، از سئوالات اساسی مارکسیسم آغاز نمی کنند چون این سئوالات حتی خطرناک تر از جواب های مارکسیسم هستند . چرا؟ به این دلیل که این سئوالات به آموزه ی مارکس یا مارکسیسم تعلق ندارند ، بلکه سئوالاتی هستند متعلق به هر فردی در هرگوشه ای از این دنیا . برای مثال این سئوال که ما در چه جامعه ای زندگی می کنیم و چگونه باید زندگی کنیم؟ عجیب اینجاست که این سئوال قدمت چندانی ندارد و عمر آن به دویست سال هم نمی رسد و در واقع این سئوال هم سن و سال مارکسیسم است!

ابداع این سئوال خود یک پیشرفت بزرگ برای بشریت بود و در واقع امتیاز مارکسیسم در اینجاست که با این سئوال آغاز می کند. اما چطور ممکن است این سئوال که «ما در چه جامعه ای زندگی می کنیم » چیز جدیدی باشد؟ متاسفانه این واقعیت دارد. پیشتر ، تا قبل از قرون شانزدهم و هفدهم میلادی ، مکاتب و مذاهب بشری به جای این سئوال فوق ، سئوال دیگری را پیش روی انسان قرار می دادند : این که ما در چه کیهانی زندگی می کنیم؟ مذاهب به جای جامعه ، کیهان ، عالم هستی را به انسان معرفی می کردند. رابطه ی فرد با جامعه ، در مقابله با رابطه ی انسان با عالم هستی پوشیده و پنهان می ماند. بنابراین ، این سئوال که «ما در چه جامعه ای زندگی می کنیم» به راستی یک سئوال مدرن است ، انسان بدوی ، انسان باستانی و مذهبیین سنتی کنونی این سئوال را از خود نمی کنند.

تعیین صحت گفته ی من بسیار ساده است. کافی است به متون سنتی و مذهبی که شالوده ی اصلی دانش بشری بود نگاهی بیاندازید ، در همه جا از رابطه ی انسان با خدا، کیهان ، عالم هستی و طبیعت صحبت می شود، هیچ کجا حتی این سئوال مطرح نمی شود که جوامع بشری چگونه جوامعی هستند و چگونه اداره می شوند. به جرات می توانیم بگوییم که «جامعه» و «مراجتماعی» برای انسان کشف نشده بود، قدمت این کشف در خوشبینانه ترین حالت ، به دو یا سه قرن می رسد.

حتی نیازی نیست به متون مذهبی رجوع کنید ، با وجود تمامی مسائل اجتماعی که امروزه در رسانه ها منعکس می شود ، حتی مذهبیین معاصر نیز همین طرز تفکر را حفظ کرده اند . آنها تمامی پیشامدهای زندگی خود را حکمت و برکت خدا به حساب می آورند و به جای اینکه



**قسمت بیست و چهارم**

### یکبار دیگر در خارجه

در این موقع گذشتن از مرز را بسیار آسان تر یافتم. کارمان در مرز فوق العاده مشکل بود و همواره افرادی خودی آنجا بودند. ارتباطات با قاچاقچیان تا جزئی ترین مسئله ترتیب داده شده بود. حتی برای قاچاق افراد از مرز قیمت ثابتی (ده روبل) برای هر نفر تعیین شده بود. این در مرز اتریش بود که کارها تحت نظارت ویکتکوکپ تنظیم می شد. در آنجا من با زملیاچکا\*# که در شهری مرزی منتظر نوشتش برای گذشتن بود آشنا شدم. من می بایست با سه قاچاقچی از سه ملیت گوناگون یک یهودی یک لهستانی و یک آلمانی سروکار پیدا می کردم. فاصله بین شهری که ما بودیم تا مرز بیست و پنج ورست بود که آن را با اسب و دلیجان طی کردیم. خیلی آهسته پیش می رفتیم. هر لحظه می ایستادیم تا یونجه بدزدیم. وقتی که من اعتراض کردم که ممکن است به خاطر یونجه بی ارزش گرفتار شویم. آتسیک راننده یهودی پاسخ داد «من این جاده را برای سالهای زیادی طی کرده ام همیشه هم مقداری یونجه برای اسب برده ام و هیچ وقت هم به خاطر



دلایل مشکلات خود را در روابط اجتماعی بجویند از تقدیر و سرنوشت سخن می رانند. مصیبت هایی که جامعه به آنان تحمیل می کند را بخت بد یا آزمون خداوند به حساب می آورند. اعتقاد عجیبی به فال بینی ، تعبیر خواب و خرافات دارند. این ها ناشی از جهل فردی نیست ، بلکه نتیجه ی رابطه ی کاذب و خیالی است که فرد با طبیعت و کیهان برقرار می کند و چنین فردی به تبع آن، نوع و کیفیت روابط اجتماعی خود با دیگران در جامعه را درک نخواهد کرد.

ما در چه جامعه ای زندگی می کنیم؟ پس این سئوال، پرسشی مدرن ، مهم و تازه است که بشریت را از خواب و خیال اسطوره های کیهان شناختی بیدار می کند. این سئوال حتی از پاسخ های آن هم مهمتر است. به معنای زایش انسان جدیدی است که رابطه ی خود با دیگر انسانها را از نو بازسازی می کند. انسانی که این سئوال را از خود می کند ، انسانی است متفاوت چرا که به جای کیهان خود را در مقابل جامعه می بیند؛ به جای تقدیر و شانس ، نظام های اجتماعی را دلیل شرایط زندگی خود می داند. اکنون بیابید به جزوات و کتبی بازگردیم که مارکسیسم را به ما معرفی می کنند. در همه ی آنها می خوانیم که مارکسیسم به روابط اقتصادی جامعه اهمیت زیادی می دهد و یا علت رویدادها را در زیربنای اقتصادی می جوید. سپس برای مثال این دیدگاه را با دیدگاه های دیگر مانند روان شناسی مقایسه می کنند که به حالات ذهنی و روانی فرد اهمیت قائل می شود. آیا مخاطب بیچاره با خواندن این جملات نباید دچار سردرگمی و ابهام شود؟ او از خود سئوال می کند روابط اقتصادی که همه چیز نیست. اراده ی انسانها چه جایگاهی دارد و از این قبیل سئوالات که به واقع ارتباطی به مسئله ی اصلی ندارد. آنچه که مثلا اهمیت دادن به روابط اقتصادی خوانده می شود ، در واقع پرداختن به سئوالی است که به هر انسانی تعلق دارد یعنی

آن گرفتار نشده ام.»

دیروقت به مسافرخانه ای رسیدیم که می بایست برای شب توقف نماییم. مسافرخانه مال آتسییک بود. با کوبیده شدن در همسر خواب آلود ایتسییک در را باز کرد و مرا به درون اتاق کثیف و شلوغی که یک سومش توسط یک تختخواب بزرگ پوشیده از بالش و تشک های پردار اشغال شده بود راهنمایی کردند. همه خانواده بر آن تختخواب می خوابیدند. علاوه بر تختخواب یک میز بزرگ در وسط اتاق و یک نیمکت باریک در کنار دیوار بود. زن آتسییک به طرف اجاق داغ رفت. یک بزرگ سفالی بیرون کشید و برای آتسییک و من یک لیوان چای کم مایه ریخت. ولی قبل از دادن چای به من اوبه زبان خودشان با آتسییک مشورت کرد که آیا ارزش این را داشت که به من چای دهد یا نه. جواب سئوال به نفع من بود. البته من وانمود کردم که یک کلمه از زبان آنها را نمی دانم. گذرنامه ی قلابی و روسی با خود داشتم که مرا به عنوان یک مقام اداری معرفی می کرد. بنابراین می بایست خود را به عنوان یک روسی اصیل جا بزنم. در آن شب با پای پیاده به دهکده رفتیم. جائی که می بایست قاچاقچی دوم یک دهقان لهستانی به نام توماس را ملاقات می کردم.

توماس حتی در وضع بی خانمان تری نسبت به آتسییک زندگی می کرد. کلبه اش به طرز باور نکردنی اسفناک و کثیف بود. بر روی انبوهی از لباس های مندرس در یک گوشه اتاق تمام خانواده اش و در گوشه ای دیگر یک گوساله می خوابید. خود توماس فرسوده ژنده پوش و کثیف به طور مداوم داخل و خارج می شد و با شخصی در اتاق دیگر زمزمه می کرد. به طور کلی او عصبی و گیج به نظر می رسید. این دلواپسی جریانی را برای من روشن نمود. بعد از آن از رفقای که مرتب باقاچاقچیان سروکار داشتند شنیدم که این جریان عصبی بودن به وسیله قاچاقچیان عمدی انجام می شود تا بر مسافر بی تجربه تاثیر گذاشته و مشکلات گذراندن افراد را از مرز بزرگ

#### ادامه از ص ۲ (با این جنبش...)

با کندی و تاخیر بسیار و طبعاً با توان تاثیر گذاری اندک به ضرورت های اجتماعی و واقعیت های نوشونده ی تاریخی پاسخ می دهد. شاید جنبش حاضر به مثابه یک موقعیت تاریخی منحصر به فرد یکی از واپسین شانس های بازسازی سیاسی برای نسل به جای مانده از نیروهای چپ ایرانی باشد. در نیافتن این فرصت و نادیده گرفتن این ضرورت، نه تنها جنبش سبز را از یکی از پتانسیل ها و بازوهای بالقوه ی جهت یابی و تاثیرگذاری محروم می کند، بلکه حیات سیاسی جامعه ی ایران را هم در انتظار بر آمدن نسل تازه نفسی از باورمندان به سوسیالیسم چشم به راه خواهد گذاشت.

پانوشت:

۱) در تعبیری عام از اندیشه ی سیاسی چپ، یعنی با تلقی اندیشه ی چپ در معنای مخالفت و ضدیت با هر گونه سلطه و ستم و تبعیض و ساختارهای بازتولید کننده ی آنها، دفاع بی قید و شرط از «آزادی» و مطالبه ی آن وظیفه ای عام و اساسی برای نیروهای چپ است؛ همان طور که به لحاظ تاریخی هم نیروهای چپ (نه لزوما احزاب کمونیست و سوسیالیست)، سهم ویژه ای در این عرصه داشته اند.

۲) برای نمونه پس از آنکه در مراسم ۲۲ بهمن جنبش در ابعادی کوچکتر از انتظارات اغراق آمیز برانگیخته شده ظاهر شد، برخی از چهره ها و شاخه های رسانه ای اولترا «سبز» در قالب جمع بندی و درس آموزی از تجربه ی این «شکست»، اکنون فضا را برای ترویج این ایده مناسب یافته اند که از این پس رهبران جنبش باید به طور محکم تر و قاطع تری سکان رهبری را به دست بگیرند؛ و اینکه موسوی و کروبی و خاتمی رهبران قطعی جنبش هستند و لاغیر!

ندای سبز آزادی ! / « ما سبزا ها از این پس تنها رهبری موسوی، کروبی و خاتمی را به رسمیت می‌شناسیم»

http://www.irangreenvoice.com/۱۳۷۲/۱۳/feb/۲۰۱۰/article

به عبارتی، نادرستی تاکتیک مضحک و مشکوک «اسب تروا»، که از قضا عمدتا از سوی طیف سیاسی وابسته به سایت «جرس» (جنبش راه سبز) هم تبلیغ شده بود، بهانه ای شده است برای ترویج این رهیافت تک صدایی که «جنبش بهتر است رهبری متمرکزی داشته باشد». از آن سو یکی دیگر از رسانه های زنجیره ای (با پسوند «سبز»)، به دنبال فراخوان به خوانندگان برای ارسال «طرح‌های سبز» برای چهارشنبه‌سوری، در پوشش دلسوزی برای «اصالت‌های از یاد رفته ی چهارشنبه سوری» از مردم دعوت می کند که به برپایی آتش در جمع های خانوادگی بسنده کنند و بدعت ناپسند ترقه و نارنجک اندازی را فراموش کنند و در ساعت ۱۰ شب «الله اکبر» را از یاد نبرند! تا نهایتا هیچ خشونت‌ی به پای جنبش نوشته نشود و به این طریق، بر همگان آشکار شود که خشونت طلبی همواره از سوی حاکمیت بوده است نه از سوی جنبش!

موج سبز آزادی / «منور سبز به جای ترقه به همراه الله‌اکبر سبز راس ساعت ۱۰ شب»

http://www.irangreenvoice.net/article/۲۰۱۰/۱۳۳۳/۱۶/feb

گویا اینان تعجیل دارند صدای ناساز جنبش هر چه زودتر به خاموشی برانید! قطعا با یک جنبش ناتمام و عقیم شده، تصمیم گیری ها و مذاکرات پشت پرده را با سهولت بیشتری می توان به رهبران فرهمند و «کارآزموده» سپرد.

۳) با وجود میدان داری رسانه ای کسانی چون اکبر گنجی و ابراهیم نبوی و بسیاری دیگر (و حتی برخی چهره های شاخص از نیروهای سابق چپ) که می کوشند هیستریی چپ ستیزانه ی خود را به صورت «حقایق مسلم تاریخی» عرضه کنند، از هم اینک قابل پیش بینی است که در صورت واگذاری تمام و کمال عرصه ی گفتمانی جنبش به گفتمان مسلط (اصلاح طلبی دینی)، در فردای این جنبش حضور سیاسی نیروهای چپ و به طور کلی اندیشه ی سیاسی چپ در جامعه، با چه دشواری هایی مواجه خواهد بود. کسانی که از هم اینک (و دور از اهرم های قدرت) با چماق تکفیر «تندروی و رادیکالیسم» و انقلابی گری، حق و جایگاهی برای اندیشه ی چپ در درون جنبش قائل نیستند و در تحریفات و مغالطه های خود به طور کلی همه ی داشته های ارزشمند بشری را از دستاوردهای سرمایه داری و همه ی سیاهی های تاریخ معاصر را نتیجه ی افراط و زیاده خواهی های سوسیالیست ها قلمداد می کنند، به نظر نمی رسد که تمایل چندانی برای حضور سیاسی اندیشه ی چپ در جامعه داشته باشند؛ هر چند ریاکارانه موجودی انتزاعی به نام «چپ خوب» را در تقابل با موجودی واقعی به نام «چپ بد» خلق کنند و با ژستی دموکراتیک (ولی تناقض بار) برای ورود «چپ خوب» به درون جنبش «مجزو» صادر نمایند!

ابراهیم نبوی / «چپ؛ خوب، بد، زشت»

http://www.rahesabz.net/۲۲:۲۶:۲۳Z:When#/۹۷۲۲/story

در تفکیک مضحکی که ابراهیم نبوی در مطلب فوق از مقوله ی چپ ارائه می دهد، «چپ خوب» آنی است که لابد هنوز به طور اجتماعی زاده نشده است، پس می توان به آن خوشامد گفت! «چپ بد» هم به تصریح ایشان آن بخشی است که به طور تاریخی و به ویژه در جریان انقلاب ۵۷ «تندروی» های زیادی کرد (و البته نهایتا به لطف حق و با همکاری ابراهیم نبوی و سایر همراهان تازه دموکرات شده ی ایشان راهی زندانها یا گورستان ها یا دبار تبعید گردید). اگر شاهین بخت بار دیگر بر شانه های اصلاح طلبان دینی بنشیند، تاریخ سوگمند ما دگربار شاهد تبدیل شدن «چپ خوب» به «چپ بد» خواهد بود، پیش از آنکه نسل آن به طور کامل تار و مار شود

<div><div><div><div><div><div><span></span></div></div></div><div><div><div><span></span></div></div></div><div><div><div><span></span></div></div></div></div></div></div> <div><b>خیابان برای استمرار و گسترش فعالیت های خود به کمک مالی شما نیازمند است</b></div> <div><b>نام دارنده حساب: انجمن خیابان</b></div> <div><b>PlusGiro: ۱ – ۴۶ ۹۱ ۵۳</b></div> <div><b>IBAN: SE ۰۵۳۹ ۶۰۱۸ ۰۰۹۹ ۹۵۰۰ ۵۴ ۱ ۴ ۶ ۱</b></div> <div><b>BIC-kod (SWIFT-adress): NDEASES</b></div> <div><b>Nordea Bank Sweden</b></div> <div><b>SE ۱۰۵۷۱- Stockholm</b></div>
--